

این درده بزرگ که نمیتونستم تحمل کنم به سمت پذیرایی رفت و با مانتوی کیف من برگشت و به سمت من پرتشون کرد و گفت

زود باش بیوش میرسونمت خونتون دیگه بهتره برگردی

حتی نمیتونستم بدنمو تکون بدم نمی تونستم لباس بیوشم انگار حال و روزمو دید و فهمید که کنارم نشست و شروع کرد به لباس تنم کردن وقتی مانتوم تنم کرد کیفمو برداشتم و بازو کشید و مجبورم کرد بلند بشم

از ناتوانی به دشمن خودم به کسی که از پشت بهم خنجر زده بود و قلبمو تیکه پاره کرده بود تکیه داده بودم و اون منو میبره تا به خونمون برسونه

این شوک بزرگی که بهم وارد شده بود همه جونمو درگیر کرده بود من باید چیکار میکردم

چطور این بی آبرویی جمع می کردم چطور کاری می کردم که پدرومادرم بوی نمیبودن

نمی خواستم اونارو آزار بدم نمی خواستم آبرویی که همیشه ازش حرف میزنن به دست من تیکه پاره بشه و از بین بره سوار ماشین شدیم

بی اعتنا به من و حال و روزم موزیک بلندی پخش کرد و تا خونه برسیم صداش کم نکرد و من تمام مسیر سرموبه شیشه تکیه داده بودم و اشک می ریختم

اشک می ریختم هم به حال خودم حال زندگیم و اعتماد نابه جایی که کرده بودم نگاهمو به صورتش دادم این آدم ها این صورت بی نقص چطور می تونست انقدر نامردم عوضی باشه؟

کاربر گرامی جهت اطلاع از زمان پارت بعدی این رمان و دسترسی راحت تر به

پارت های جدید لطفا در کانال و پیج اینستاگرام ما عضو شوید :

جهت عضویت در کانال تلگرامی و اینستاگرامی ما روی عکس زیر کلیک کنید

(برای عضوین در کانال تلگرامی فیلتر شکن را روشن کنید سپس کلیک کنید)

عضویت در کانال تلگرامی رمان پلاس

اطلاع از زمان دقیق آپدیت ها / دسترسی سریعتر به پارت های جدید / اخبار سایت و..



عضویت در پیج اینستاگرام فایل استار

اطلاع از تیزر رمان های برتر / اخبار دنیای رمان / دسترسی به نویسنده رمان ها

